

# دردِ اهلِ ذمه

از: دکتر عزیزاله سلیم پور  
نیس - فرانسه

گفتمش سلسله زلف بتان بهر چه بود  
گفت حافظ گله ای از دل شیدا میکرد

عنوان نوشته ای را که در زیر می خوانید میتواند خاطره ای از دوران کودکی یا پریشی در مورد «نجاست» و یا اندیشه ای در مورد ذات... یک خاطره خنده دار و یا شاید هم گریه آور... جهل و نادانی و یا هر چیز دیگری که دلتان میخواهد باشد. تنها آرزویم آن است که هم میهنان عزیز مسلمانم که اگر عشق و علاقه ام به برخی از آنان از عشق و علاقه و دوستی ام نسبت به بعضی از هم میهنان یهودیم بیشتر نباشد، کمتر نیست. آنرا بعنوان گله ای از مسلمانان و یا دل چرکی از ناصر ابوطالبی تصور نکنند.

لوس آنجلس - ۲۶ دسامبر ۲۰۰۹  
عزیزاله سلیم پور

\*\*\*

«سلیم پوری تو خودت پاکی اما ذات نجس!» این جمله ایست که بیش از شصت سال پیش ناصر ابوطالبی هم کلاسی من که مانند خودم هنوز ده سال نداشت با لهجه شیرین اصفهانی و بدون کوچکترین کینه یا اثری از عداوت بمن گفت.

چرا و در چه موقعیتی؟ در دبستان دولتی شمس اصفهان که من آغاز تحصیلات خود را مدیون آن میدانم دو بشکه حلبی آب وجود داشت که دو شیر تعیبه شده در آنها اجازه میداد تا آنها که از کسی ترسی نداشتند و عجله داشتند شیر آب را در دهان گذاشته آنرا به آرامی باز کنند و آن آب «گوارا» را بنوشند بقیه مانند من دو دستشان را بهم می چسبانیدند و با تبدیل دستها به یک گودی متناسب به هیکل و جُنه خود، آب را در آن ریخته از این لیوان ابتکاری آب بخوردند. من جزو دسته دوم بودم؛ مضافاً بر این که روی یکی از بشکه ها بچه ها با زغال نوشته بودند «شیر مسلمانان» و روی دیگری «شیر جودها».

اگر عقل من از گودی دستهای بچه گانه ام کمی بیشتر بود مسلماً میبایست آن دومی را انتخاب میکردم چون اولاً شانس پر بودنش همیشه از بشکه اولی بیشتر بود چرا که تعداد ما «جود»ها کمتر از بقیه بود، ثانیاً بهمین دلیل شیر آبش خود

بخود از دیگری تمیزتر بود ولی کودکی و نادانی است و هزار درد بی درمان! نادانی که مانند یک بیماری مزمن واگیردار دامنگیر بعضی از انسانها میشود و گاهی به جنگ و جدال بین آنها منتهی میشود.

آری نادان بودم و لجوج، چون حق نداشتم از شیر مسلمانان آب بخورم به هر نحوی بود سعی میکردم با حقه و تردستی گاهی با عواقب گران آن از شیر ممنوعه آب بخورم. ناصر ابوطالبی اگر زنده است عمرش دراز باد و اگر فرزندان و نوه هائی دارد امید طرز فکرشان پیشرفته تر از او شده زندگی مرفه تری داشته باشند. ناصر ابوطالبی پسری بود خوش چهره و هم قد من ولی از خانواده ای نسبتاً فقیر که ظاهر او از آن خبر میداد. ضمناً یکی از خصوصیات او وجود دو لوله کوچک زرد رنگ غلیظ بود که همیشه از دو سوراخ بینی او بسوی دهانش روان بود. البته گاهی او با آستین کت خود این جریان را برای مدتی کوتاه متوقف میکرد ولی طبیعت و نوعی زکام دائمی از او قوی تر بود و دوباره این دو فتیله زردرنگ نقش اصلی خود که رابطه بین بینی و دهان ابوطالبی بود را از سر میگرفتند!

روزی این هم کلاس نوجوان ناگهان مرا در حال خوردن آب از شیر مسلمانان غافلگیر کرد و شروع به اعتراض که چرا شیر مسلمانان را نجس میکنم؟ و من خیلی بطور طبیعی و براستی کنجکاوانه به او گفتم آخر بمن بگو تو تمیزتری یا من؟ و او نیز همانطور که اشاره کردم بدون کمترین دشمنی و یا قصد تحقیر کردن بلافاصله صادقانه جواب داد که «سلیم پوری، تو خودت پاکی اما ذات نجس».

باید اعتراف کنم گرچه جواب او برایم قابل قبول نبود ولی در آن زمان نه آسیب روحی بمن وارد شد و نه از او رنجیدم و میتوانم بگویم در روابطمان نیز هیچگونه تغییری ایجاد نشد. پیش از آن، دو دوست صمیمی نبودیم و بعد از آن هم دشمن یکدیگر نشدیم و همیشه من این واقعه را با خنده بصورت یک جوک اصفهانی در باره جهل آن دوره تعریف کرده ام!

اما همانطور که هلن فرانس (Helene France) که ترجمه یکی دو تا از نوشته هایش را در «پیام» نوشته ام در باره کتابهایی که بدستمان می افتد حالات مختلف را می نویسد. هفته پیش که به لوس آنجلس آمدم مانند همیشه

به کتابخانه معروف شرکت کتاب در وست وود رفتیم. کتاب «درد اهل ذمه» نوشته «یوسف شریفی» توجهم را جلب کرد.

چرا که همیشه برخی از دوستان یهودی فرانسه که از کشورهای عربی آمده اند از من می پرسیدند در ایران شما

جزو «دیمی ها» بودید؟ و من که معنی آنرا نمیدانستم میگفتم «نه!» و آنگاه آنها بمن شرح میدادند که در کشورهای عربی، یهودیان برای راحت زیستن علاوه بر مالیات معمولی باید نوعی مالیات بر مالیات نیز پردازند!

با خواندن این کتاب که خواندن آن را به دوستان مسلمان و یهودی ام نیز توصیه میکنم، همه چیز برایم روشن شد و جمله ای که ده ها سال در گوش من بجا مانده از یک جمله ساده بصورت یک مسئله مذهبی تاریخی سیاسی روانی و فلسفی تبدیل شد.

نویسنده کتاب «درد اهل ذمه» که باز تکرار میکنم خواندن کتابش بر همه علاقمندان به فرهنگ ایران واجب

است، با ذکر مأخذ نشان میدهد که چگونه مسئله نجاست غیر مسلمانان خصوصاً یهودیان و زردشتیان از جنوب لبنان به ایران وارد و بر مردم «تزیق» و تحمیل شده است (تاریخ تکرار میشود). تأثیر آنرا در روابط اجتماعی بین هم میهنان ایرانی و نفاق بین آنان که نتیجه اش از یک طرف زجر و شکنجه و از طرفی کینه و عداوت بین شهروندان یک کشور عظیم و با تمدن است را شرح میدهد. نشان میدهد (با رجوع به مأخذ) که نجاست بر سه نوع است: نجاست ظاهری، نجاست شرعی و نجاست ذاتی!

نجاست ذاتی، نجاست روحی «عبارت است از پلیدی روحی و خبث باطنی انسان نجس» که خود آغاز یک رشته توجیه و تفسیر و سؤال فلسفی میباشد.

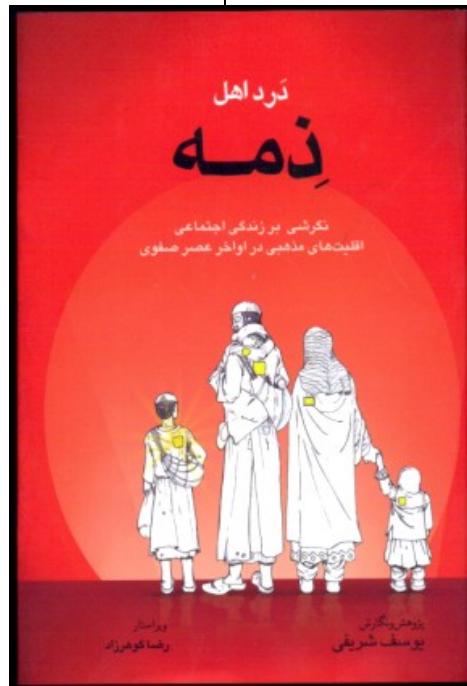
اگرچه من کم کتاب میخوانم ولی باید اعتراف کنم بنظر من این یکی از بهترین و جامع ترین کتابهای پژوهشی است که در سالهای اخیر خوانده ام. با خواندن آن دوباره بیاد آوردم که چقدر درس تاریخ که دانستنش برای یک ملت مهم است در مدرسه بما بد آموخته میشد. شخصاً از تاریخ میهنی که ده ها سال است از آن دورم ولی به آن عشق می ورزم و با شنیدن لهجه اصفهانی هایش بسان شنیدن موسیقی دلنوازی دگرگون میشوم، بجز یک سری کشت و کشتار در میان

پادشاهان و خلفا و حکمرانان کشور، کور کردن ولیعهدهای احتمالی و یا اخته کردن آنان، از علل انحطاط و عقب رفتن میهنی که اولین منشور آزادی بشر و مساوات بین انسانها را نوشت چیزی از تاریخ نیاموختم! از شیخ بهائی که کوچه

«جهان آرای» ما موازی خیابانی بنام او بود فقط شنیدم که او دانشمندی بوده که با فتیله یک شمع آب حمام شهر را در تمام مدت سال گرم میکرده است!! نمیدانستم که «آقای» شیخ بهالدین عاملی معروف به شیخ بهائی (که البته بهائی هم نبود ولی قرنها بعد «تئوریهای» او برای عذاب و کشت و کشتار بهائیان نیز حتماً «بدرد خورده است.» در سال ۱۵۴۶ میلادی در جبل عامل (جنوب لبنان امروزی) بدنيا آمده و برخی دیدگاههای او باعث محدودیت ها و فشارهای بسیاری بر یهودیان، زرتشتیان و مسیحیان شده است. نمیدانستم که به باور شیخ بهائی «جهاد با یهودیان، مسیحیان و زردشتیان واجب است تا آنکه آنان مسلمان شوند و در غیر

اینصورت «اهل ذمه» بحساب میآیند. که اگر از قوانین فاشیستی که برای آنان وضع کرده بودند اطاعت نمیکردند «حربی» میشدند و قتلشان واجب بود. قوانینی که جناب آقای شیخ بهائی در کتاب جامع عباسی در مورد اهل ذمه نوشته است و فرانس های آن دقیقاً در کتاب «یوسف شریفی» که با فروتنی در آغاز کتاب مینویسد او خود را یک پژوهشگر نمیداند، آمده است. با خواندن این کتاب گونه ای موازات (البته خیلی نسبی بین بعضی از زمانهای سلطنت صفویه و دوران آلمان نازی در نظرم مجسم شد.

«اسلام برتر از همه... و صله های تحقیر کننده بر لباسهای اقلیت ها چسبانیدن... کفش های لنگه به لنگه با رنگهای متفاوت و وصل کردن زنگوله پبای زنهای یهودی تا از دیگران متمایز و خوار و ذلیل باشند... و اسلام بیاورند» البته باید اقرار کرد که ارجحیت صفویان نسبت به نازی ها آن بود که اگر اهل اقلیت و مثلاً یهودیان اسلام میآوردند از نجاست ذاتی شان نجات میافتند و اگر از آن پس کشته میشدند، خونهایشان تقریباً ۱۲ تا ۱۵ برابر ترقی میکرد! اینها همه از صدقه سر دانش و دستورات شیخ بهائی است ولی «شیرین ترین» نظریات او هنگامی است که میگوید کشتن مسیحی یهودی و یا زردشتی برای مسلمانان کفار ندارد و



اضافه میکند..... مسلمان را به جهت کشتن کافر قصاص نمیکند بلکه تعزیر (معادل شکنجه) میکنند و باید دیه (خون بها) بدهد ولی اگر مسلمان عادت به کشتن یهودی بکند آنگاه است که باید قصاص شود!»

تداعی معانی دیگر این کتاب وجود بعضی از روحانیون روشنفکر و آزادمش مانند ملا حسین فیض کاشان است که وجود «پارسایان» را در هنگام «شوآ» (Shoa) در جنگ دوم بیاد میآورد که با بخطر انداختن جان خود از یهودیان پشتیبانی کرده به آنان پناه دادند.

رسم شکنجه هندیان ساکن ایران که در حالیکه دستهایشان را در روغن داغ فرو میبردند میبایست سوگند یاد کنند تا دادگاهها به منافع ایشان در مقابل مسلمانان رسیدگی کنند، یادآور صحنه های «گرفتن اعتراف» در دوران انکیزیسیون (تفتیش عقاید) اسپانیا بود.

صحنه دردآور اجبار یهودیانی که آراکل تبریزی مورخ در ۱۶۶۹ میلادی آنرا انتشار داده است و میگوید که به آنها حتی سه روز مهلت ندادند تا خانه و کاشانه خود را ترک کرده

لحاف و لباس خود را بدوش گرفته پیر و جوان زن و مرد و کودک خردسال بسوی نقطه ای بی آب و علف راه بیفتند، صحنه های دلخراش حرکت یهودیان بسوی بازداشتگاههای نازیها را مجسم میکند.

منظورم از نوشتن این چند سطر خلاصه کردن کتاب «درد اهل ذمه» نیست؛ چرا که شخصاً فکر میکنم هر ایرانی ایران دوست از مسلمان گرفته یا یهودی، مسیحی، زرتشتی و یا بهائی باید این کتاب را بخواند تا به ریشه های تعصب که چون موریانه میتواند تمدن یک کشور باستانی را به سرحد نابودی پایین ببرد بشناسند چرا که در غیر اینصورت «تاریخ تکرار نمیشود بلکه لکننت زبان» پیدا میکند.

این کتاب میتواند برای پژوهشگران در رشته های جامعه شناسی، روانشناسی و روان پزشکی نیز منبعی غنی باشد که در رابطه بین دین و انحرافات آن با بیماری های وسواس و پارانویا مطالعه و تحقیق کنند. که این مبحثی دیگر است.

راستی موضوع سر چه بود؟!

«سلیم پوری تو خودت پاکی اما ذاتت نجس!»